

This is a Persian translation of

Michael Löwy,

**"Ernest Mandel's Revolutionary Humanism"**

In « The Legacy of Ernest Mandel », Gilbert Achcar ed., Verso, Londres & New York 1999

Translated by: H.Mohsseni



**Michael Löwy**

مؤلف :

**Ernest Mandel's Revolutionary Humanism**

عنوان اصلی :

**« The Legacy of Ernest Mandel », Gilbert Achcar ed., Verso,  
Londres & New York 1999**

مأخذ اصلی :

انسان‌گرایی انقلابی ارنست مندل

عنوان فارسی :

ح. محسنی

مترجم:

بیدار، شماره ۹، ویژه‌ی مارکسیسم و انسان، ۱۳۸۴

انتشارات :

۱۳۸۴

چاپ اول :

<http://www.iran-echo.com/mandel> آرشیو اینترنتی ارنست مندل

چاپ الکترونیکی :

# انسان‌گرایی انقلابی ارنست مندل

نویسنده: میشل لووی  
مترجم: ح. محسنی

ارنست مندل را نباید تنها یک نظریه‌پرداز انترناسیونال چهارم دانست، بلکه باید او را به عنوان یک اقتصاددان بزرگ مارکسیست در نیمه‌ی دوم قرن بیستم نیز به شمار آورد. خوانندگان آثار او چنان‌که می‌دانیم از حلقه جنبش تروتسکیستی و دانش‌جویان رشته اقتصاد فراتر می‌روند.

دلایل منطقی فراوانی در مراجعه گسترده به آثار مندل وجود دارند. این کشش و جذب را می‌توان از پاریس تا سائوپولو، از برلین تا نیویورک و از مسکو تا مکزیکوسیتی مشاهده کرد. بی‌تردید *انسان‌گرایی انقلابی* مندل یکی از دلایل است. این جنبه از اندیشه اش اصل وحدت‌بخشی است که هم چون زنجیر سرخی در تمام نوشته‌هایش مشاهده می‌شود، چه در آثاری که در آن‌ها درگیر مباحثات اقتصادی در کوبا می‌شود، چه زمانی که درباره فقر در جهان سوم می‌نویسد، چه موضوع نوشته‌هایش در باره اقتصاد سیاسی مارکسیستی و یا اتخاذ استراتژی انقلابی در شرایط کنونی باشد.

او هر مسأله اقتصادی و یا سیاسی، هر رویدادی و هر کشمکش و یا بحرانی را همواره از یک منظر جهانی می‌دید و آن‌ها را به مبارزه انقلابی با هدف رهایی همگانی و انسانی ربط می‌داد. آثار او نه زندانی برخوردارها و مواضع تنگ‌نظرانه بودند و نه اسیر روش‌های فنی دست و پاگیر. و نه رویکردی تاکتیکی یا سیاسی یک اقتصاددان تنگ‌نظر، بلکه همواره از یک چشم‌انداز تاریخی - جهانی نشأت گرفته و از خصلت انقلابی- انسانی برخوردارند.

به همین خاطر است که نوشته‌های اقتصادی او هیچ‌گاه نوشته‌هایی صرفاً درباره نیروهای و یا "قوانین اقتصادی" انتزاعی نیستند، بلکه نوشته‌هایی هستند درباره انسان ملموس، درباره از خود بیگانگی اش، درباره استثمار شدنش، درباره درد و رنج‌هایش، هم چنین درباره تاریخ مبارزاتش، درباره مقاومت‌ها و تسلیم سلطه‌ی سرمایه‌داری نشدن‌هایش.

البته انسان‌گرایی مندل به هیچ وجه با "انسان‌دوستی" مبهم مد روز و رایج در این روزها شباهتی ندارد. از نظر مندل مارکسیست آینده بشریت مستقیماً به مبارزه طبقات زیر ستم و استثمار وابسته است.

مندل مطلبی که به انسان‌گرایی مارکسیستی اختصاص داشته باشد، نوشته اما در عوض همه آثارش آکنده از آن است. من تلاش می‌کنم در ادامه‌ی مطلب خیلی مختصر اما به طور منظم و نقادانه ایده‌های مندل را مرور کنم و توضیح دهم، و به هیچ وجه مدعی نیستم که در نوشته ام به همه جوانب پرداخته‌ام و تفسیر من از اندیشه مندل است. من خصوصاً بر روی سه موضوع اصلی که ارتباطی تنگاتنگ و پیوندی دیالکتیکی با یکدیگر دارند بحث را متمرکز می‌کنم. این سه موضوع عبارتند از غیرانسانی بودن سرمایه‌داری، سوسیالیسم به مثابه تحقق توانایی‌های انسانی، و تزی درباره خوش‌بینی انسان‌شناسانه. (۱) نیازی به گفتن ندارد که این تفسیر عمدتاً از آثار لوسین گلدمن و والتر بنیامین دو مارکسیست غیرحزمی متأثر است.

با شگفتی باید متذکر شد که موضوعاتی هستند که مندل به آن‌ها نپرداخته است: مطلبی نزد مندل پیرامون مجادلات در مورد "ضدانسان‌گرایی تئوریک" آلتوسر نمی‌بینیم، ویا در باره مفهوم مارکسی "طبیعت انسانی" مطلب زیادی پیدا نمی‌کنیم. این مسئله را شاید بتوان به اکراه او در شرکت در بحث‌های صرفاً فلسفی توضیح داد. کم توجهی او به جنایت علیه بشریت، نظیر گولاک استالینی، هیروشیما و حتی (تا ۱۹۹۰) آشوویتس (۲) بیش‌تر موجب نگرانی است. مندل راجع به این رویدادهای تاریخی کم مطلب نوشته (مخصوصاً در ده سال آخر زندگیش)، اما آن‌ها تا حدی مطالب حاشیه‌ای بودند و اهمیت تاریخی- جهانی آن‌ها به عنوان فاجعه مدرنیته در نظر گرفته نمی‌شدند.

مندل بیش از حد میراث دار عصر روشن‌گری فرانسه و حامی فلسفه خوش‌بینانه اش مبتنی بر باور به "پیشرفت تاریخی" بود (و به این نکته می‌بالید).

رویدادها و فجایع فوق به مثابه‌ی مشخصه‌های اصلی قرن بیستم و وقفه در پیشرفت تمدن، برای مکتب فرانکفورت دلایلی بودند در جهت نقد همه‌جانبه‌ی کلی تمدن صنعتی مدرن. اما مندل این رویدادها را نه هم چون چالشی در مقابل ایده‌ی پیشرفت موجود در برخی تعبیرهای "کلاسیک" از مارکسیزم درک کرد، و نه به مثابه نقطه عطفی در تاریخ انسانی که تفسیر متفاوتی را می‌طلبد. (۳)

نقد مندل علیه سرمایه‌داری به عنوان یک نظام غیرانسانی، همانند خود مارکس، پایه اصلی استدلال برای لزوم مبارزه علیه این وجه تولید است، آن هم به طریقی انقلابی. البته مندل هم چون مارکس، به نقش سرمایه‌داری در پیشبرد تمدن و ترقی بشریت به واسطه رشد چشمگیر دادن به نیروهای مولده، اشاره می‌کند. اما او بر این نکته هم تأکید می‌کند که "انکشاف سرمایه‌داری صنعتی از همان آغاز ترکیبی بوده است از پیشرفت و فقر، از نیروهای مولده و گرایش‌های مخرب". (۴) ماهیت قهقراپی و طبیعت "غیرانسانی" سرمایه‌داری خود را در تباہ ساختن زندگی انسان‌ها، طبیعت انسانی و توان بالقوه انسان برای آزادی، شادی و همبستگی، نشان می‌دهد.

سرمایه‌داری نظامی است که در آن استثمار، ستم، بی‌عدالتی اجتماعی، نابرابری، فقر، گرسنگی و خشونت و از خود بیگانگی تولید و بازتولید می‌شود. یک بخش اساسی نقد مندل بر سرمایه‌داری ناظر است بر مفهوم از خود بیگانگی، یعنی برده محصول کار خود شدن انسان، از مجرای "قوانین" تولید کالایی و بواسطه تبدیل شدن تشکلات اجتماعی به یک نیروی مستقل و دشمن. تو گوویی انسان پس از رهایی از شر دیکتاتوری جبر طبیعت و پشت سر گذاشتن آن، البته تا حدودی، به علت از خود بیگانگی قربانی جبر اجتماعی است و از قرار معلوم بشریت را به بحران‌ها، جنگ‌ها و دیکتاتوری‌ها و فاجعه جنگ هسته‌ای محکوم است. کار بیگانه، یعنی طبیعت انسانی بیگانه شده است، یعنی نفی انسان به مثابه موجودی سیاسی و اجتماعی؛ چرا که مناسبات انسانی تحت الشعاع انباشت نامعقول کالاها قرار می‌گیرند. چنین آشکالی از تقسیم کار آن چنان شخصیت انسانی را له و لورده می‌کنند که با طبیعت انسانی و با تکامل موزون فرد در تناقض قرار می‌گیرد (۵). بیان این نکته خالی از ارزش نیست که در لابلای همین مطالب است که مندل به مفهوم طبیعت انسانی می‌پردازد بی آن که تعریفی از آن ارائه داده باشد.

مندل در کتابش با عنوان "شکل‌گیری اندیشه اقتصادی کارل مارکس" علیه آن دسته از مارکسیست‌های عمداً وابسته به احزاب کمونیست، افرادی نظیر ولفگانگ یان، مانفرد بوهر، آگوست کورنو، امیل باتنگلی و همچنین لویی آلتوسر که "از خود بیگانگی" را به عنوان یک مفهوم "غیر علمی" و "پیشا-مارکسیستی" متعلق به سال‌های روشن‌فکری اومانیستی-فوترباخی و "مارکس جوان" رد می‌کردند، به چالش می‌گیرد. او معتقد بود که مفهوم "از خود بیگانگی"، در نوشته‌های اقتصادی متأخر مارکس ناپدید نشده است. یک بررسی روشن‌گرانه آثار مارکس گذر از درک انسان‌شناسانه از خود بیگانگی، که مشخصه دست‌نوشته‌های سال ۱۸۴۴ است، به سوی یک درک تاریخی از آن را در "ایدئولوژی آلمانی"، "گروندریسه" و حتی در "سرمایه" به وضوح می‌توان مشاهده کرد (۶).

از خود بیگانگی در سرمایه‌داری تباہی عمومی را تولید و بازتولید می‌کند و زندگی اجتماعی را هم کالایی می‌کند. منجر به این می‌شود که همه چیز به منظور خرید یا فروش در بازار باشند. خصوصی شدن افسار گسیخته مصرف و زندگی موجب تخریب روابط انسانی، موجب کاهش فزاینده ارتباطات شفاهی و اقدامات جمعی، موجب محرومیت انسان‌ها از پیوندهای عاطفی و همدلی‌ها ناشی از کار جمعی، و موجب پیدایش انزوا و بدگمانی هرچه بیشتر می‌شود. فردگرایی خودخواهانه، رقابت، حرص و آز بر روابط اجتماعی چیره شده منجر به جنگ همه علیه همه می‌شوند، و احساسات، ارزش‌ها و انگیزه‌ها که از مهم‌ترین ویژگی‌ها خصایل انسانی‌اند، نظیر حمایت از فرودستان، همبستگی، تمایل به همکاری و هم‌یاری متقابل و عشق به همسایه را نابود می‌کنند. (ارنست مندل مارکسیست خدا ناباور در نوشته‌هایش در استفاده از احکام "مسیحیت" تردیدی به خود راه نمی‌دهد). (۷)

برخلاف آن‌چه که هابز و بسیاری از ایدئولوژی پردازهای بورژوازی و انمود می‌کنند، نه انسان هم چون گرگی است برای سایر انسان‌ها، و نه جنگ همه علیه همه در طبیعت انسانی است، سرمایه‌داری منشأ هردو است. منطق نظام که منجر به انواع خشونت‌های اجتماعی وحشتناک در سطح وسیع، نظیر نابودی وحشیانه جوامع پیشا-سرمایه‌داری در تمام دوران انباشت اولیه سرمایه و استعمار مارکس و انگلس آن‌ها مشروحاً توضیح دادند. "آری آن‌دو انسان گراهای پرشوری بودند... و منی توانستند علیه جنایات نفرت‌انگیز سرمایه‌داری طغیان نکنند". (۸) با پیدایش امپریالیسم، آشکال خشونت استعماری با ابعاد مخرب‌تر در قالب جنگ‌های جهانی و فاشیسم به قلب کشور‌های امپریالیستی و شهرهای پیشرفته اش انتقال یافت. از سال ۱۹۲۵ تا به امروز هیچ سالی بدون جنگ سپری نشده است. جنگ جهانی اول که ۱۰ میلیون کشته بر جای گذاشت به لحاظ میزان توحش و خشونت نقطه عطفی در تاریخ بشر بود. جنگ جهانی دوم با کشتار ۸۰ میلیون انسان، با بربریتی که

در آشوبتس و هیروشیما به نمایش گذاشت و میزان توحشش هنوز ناشناخته‌ای باقی مانده اند، به مراتب بر جنگ جهانی اول پیشی گرفت. "جنگ جهانی سوم چه اندازه قربانی می‌طلبد؟" (۹)

تنها سرمایه‌داری انحصار بربریت را در دست ندارد، جفتش یعنی نظام بوروکراسی استالینی هم مسئول جنایات هولناکی است. برای مندل "پاک‌سازی‌ها" و "محاکمات" دهه ۱۹۳۰، و کشتار میلیون‌ها قربانی از جمله اکثر کادرهای کمونیست اتحاد شوروی "زنجیره‌ی کاملی از تراژدی‌ها و جنایات در مقیاس بزرگ" را تشکیل می‌دهند. لیست جنایات استالینی با اشتراکی کردن اجباری در اتحاد جماهیر شوروی شروع می‌شود و با رژیم وحشت پول پوت در کامبوج پایان می‌گیرد. (۱۰)

پیشگیری و اجتناب از وقوع جنگ‌ها و بربریت‌های جدید از میرم‌ترین دلایل برای مبارزه علیه سرمایه‌داری و همتای بوروکراتش است. فرمول معروف روزا لوکزامبورگ "سوسیالیسم یا بربریت"، که در نوشته‌های مندل اغلب به آن برمی‌خوریم، تأکیدی مصرانه‌ای است از سوی مندل بر این نکته که سوسیالیسم امر اجتناب‌ناپذیری نیست، بلکه در سیر تکامل تاریخی آتی تنها یک امکان محتمل در بین سایر احتمالات است. تصادفی نیست که مندل عنوان "سوسیالیسم یا بربریت در آستانه قرن بیست و یکم" را برای مانیفست بین الملل چهارم در سال ۱۹۹۲ انتخاب کرد.

در نوشته‌های مندل این نحوه طرح بدیل بیشتر شباهت دارد به هشدارهای پیامبری از وقوع فاجعه چنانچه امتش بهترین سنت‌های خود را به دست فراموشی سپارند - نظیر فجایع آخر زمانی در متون مقدس، تا پیش‌گویی رویدادی اجتناب‌ناپذیر در آینده توسط یک "سروش غیبی". پیش‌بینی پیامبر فقط یک پیش‌بینی مشروطی است و راه خروج از مهلکه را هم ارائه می‌دهد، فاجعه قریب‌الوقوع است اگر اقدامی علیه آن صورت نگیرد. با چنین برداشتی، پیش‌گویی یک بخش اساسی و سازنده همه گفتمان‌های استراتژی انقلابی را تشکیل می‌دهد - از جمله در مقاله معروف لنین در سال ۱۹۱۷، "فاجعه قریب‌الوقوع و راه مبارزه علیه آن". (۱۱)

از سال ۱۹۸۵ به بعد در گفتمان‌های مندل فرمول "سوسیالیسم یا نابودی" به طور فزاینده‌ای جای "سوسیالیسم یا بربریت" را می‌گیرد. حال سرمایه‌داری به آن چنان فجایع بزرگی می‌انجامد که اگر علیه این نظام اقدام انقلابی صورت نگیرد، نه تنها تمدن بشر بل‌که بقای فیزیکی نوع بشر را تهدید می‌کند. (۱۲)

آیا این نگاه نگاه فاجعه آخر زمانی اغراق آمیز از آینده نیست؟ مندل برای جلب توجه به هشدارهایش از این که متوسل به تصاویر "آخر زمانی" شود نداشت ابایی نداشت. او در سال ۱۹۹۲ در مقاله‌اش با عنوان "در باره آینده سوسیالیسم"، از چهار عفریت روز محشر سخن می‌گوید که دیوانه‌وار می‌تازند: خطر جنگ هسته‌ای، خطر فاجعه محیط زیستی، ورشکستگی مالی جهان سوم و فروپاشی دموکراسی در کشورهای امپریالیستی. مندل خصوصاً از مرگ و میر سالانه ۱۶ میلیون کودک به خاطر گرسنگی و بیماری‌های قابل درمان در کشورهای دنیای سوم (بر طبق منابع یونسف)، به خشم می‌آید:

"قتل‌عام خاموشی که هر ۵ سال بیش از کل قربانیان جنگ جهانی دوم منجمله جمله کشتار یهودیان و هیروشیما کشته بر جای می‌گذارد، کشتاری که از ۱۹۴۵ تا به امروز معادل چندین جنگ جهانی از کودکان قربانی گرفته است. این بهایی است که بشریت برای بقای سرمایه‌داری می‌پردازد". (۱۳)

علیرغم "خوش‌بینی انسان‌شناسانه" مندل (نکته‌ای دوباره به آن خواهیم پرداخت)، در گفتمان او نه از یک باور سرسری به "پیشرفت" بازگشت ناپذیر نشانه‌ای است و نه از یک ایمان کور نسبت به آینده. اگر قرار باشد که، همان طور یک بار گرامشی (به نقل از رومان رولان) پیشنهاد کرد، مارکسیسم "بدبینی عقلی" را با "خوش‌بینی ارادی" تلفیق کند، هشدارهای "پیش‌گویانه" مندل مطمئناً "بدبینی عقلی" کم نمی‌آورد.

برای مثال در یکی از آخرین کتاب‌هایش "قدرت و پول" (۱۹۹۲)، او تأکید می‌کند: اگر در حوزه‌های سلاح‌های هسته‌ای و تخریب محیط زیست "خردگریزی و بی‌عقلی کماکان حاکم باشد، نوع بشر محکوم به نابودی است"، و بقای نوع بشر در گروی توانایی‌اش در متوقف ساختن "مسابقه برای خودتخریبی‌اش است" (۱۴). به بیان دیگر اگر اوضاع به "همین روال عادی" ادامه داشته باشد، و اگر هیچ اقدام انقلابی رخ ندهد، سیر "طبیعی" تاریخ و گرایش خودانگیخته شبه-عقلی سرمایه‌داری، بشریت سرانجامی جز فاجعه نخواهد داشت. در نوشته‌های ارنست مندل این بدبینی عقلی یکی از منابع تغذیه فوریت شم اخلاقی و سیاسی‌اش است و موجد برتری علت‌یابی و تشخیص بیماری در مقایسه با انواع پیش‌بینی‌های بی‌مایه درباره "پیشرفت اجتماعی". مندل به پیشرفت خطی تاریخ باور نداشت و به وجود دوره‌هایی از بربریت و تمدن در کل تاریخ انسانی که به تناوب در پی هم می‌آیند و هم‌چنین به ضرورت توضیح دادن و پرداختن به آن‌ها پافشاری می‌کرد. (۱۵)

تنها با انقلاب پرولتری و با برقراری یک وجه تولیدی جدید، یک نحوه نوین زندگی و تمدنی نو بر مبنای مشارکت و همبستگی یعنی سوسیالیسم می‌توان مانع وقوع فاجعه شد. برای مندل سرنوشت بشریت بطور تنگاتنگی با پیروزی طبقه کارگر بین‌المللی وابسته است. رهایی انسان به رهایی پرولتاریا وابسته است اما این دو یکسان نیستند. رهایی پرولتری تنها یک پیش‌شرط رهایی تمام انسان‌ها است و تنها یک پیش‌شرط نه‌جانشین آن. (۱۶) رهایی همگانی به رهایی طبقه کارگر خلاصه نمی‌شود، بلکه رفع همه اشکال ستم از جمله ستم بر زنان، سلطه بر نژادها یا بر ملیت‌ها و توده‌های ستم‌دیده را نیز از ملزومات آن است. (۱۷)

درواقع برای مندل مبارزه انقلابی پرولتری- در روایت مارکسیست‌های کلاسیک (۱۸)، وارث برحق و مجری وصیت نامه هزاران سال تلاش انسان‌های زحمتکش برای رهایی ایشان است، از اسپارتاکوس گرفته تا توماس مونتسر و بابوف. در مبارزه علیه بی‌عدالتی اجتماعی یک تداوم تاریخی قوی ای، یک سنت قوی مبارزه انسان‌ها علیه شرایط غیرانسانی وجود داشته که منبع تغذیه مبارزات رهایی‌بخش پرولتری بوده است. (۱۹)

از نظر مندل آرمان انقلابی مدرن متکی است بر منافع مادی و عینی یک طبقه اجتماعی - یعنی مزدبگیران در وسیع‌ترین معنای آن- اما برای او این آرمان در عین حال ملهم است از ارزش‌های اخلاقی یا به قول کانت "احکام مطلق" (در معنای کانتی اما با یک محتوای کاملاً متفاوتی) آن طور که توسط مارکس تعریف شد: مبارزه علیه تمامی آن شرایطی که موجب بهره‌کشی، سرکوب، ستم و از خود بیگانگی انسان‌ها می‌شوند. (۲۰)

جنگیدن در جبهه قربانیان علیه بی‌عدالتی‌ها، علیه همه آن شرایط اجتماعی غیر انسانی و ضدبشری که دنیا را به صورت جهنم درآورده است، وظیفه اولیه ای است که برپایه یک این اصل موضوعه استوار است: تنها ارزش نهایی برای انسان‌ها فقط خود انسان است. ماتریالیسم تاریخی و دفاع از پرولتاریا در مبارزه طبقاتی نه فقط در تضاد اخلاقی با این نکته نیست بلکه دلایل بیشتری نیز برای این مبارزه فراهم می‌آورد. (۲۱)

این وظیفه و تعهد درقبال مبارزه علیه استثمار، بی‌عدالتی، ستم و شرایط غیرانسانی به هیچ وجه نباید انگیزه و محرک اطمینان از پیروزی و استقرار سوسیالیسم باشد. حتی اگر علم ثابت کند در آینده قابل پیش‌بینی پیروزی شانسی ندارد باز هم "حکم مطلق" به قوت خود باقی است و اعتبارش پا برجاست:

*"اگر فرد اسیری تلاش کند شلاق را از دست برده‌دار بگیرد و یا فردی تلاش کند قیامی را علیه کشتار جمعی (نظیر گنوی ورشو) سازمان‌دهی کند، آیا این فرد انسان بهتری نخواهد بود؟ مقاومت علیه شرایط غیرانسانی، مستقل از معلومات و پیش‌بینی‌های علمی، هم حق هر انسانی است و هم وظیفه اش". (۲۲)*

از نظر مارکسیسم، سوسیالیسم انقلابی مبین امید به متوقف ساختن روند فاجعه انگیز خودتخریبی بشریت و گشایش گر یک دوران جدید است. برخلاف ادعای منقدین کم‌مایه اش که از روی و غرض ادعا‌های بی‌اساس برابری سوسیالیسم با "پایان تاریخ"، "بهشت روی زمین"، "خوش‌بختی ناب"، و "هم‌آهنگی باثبات" را به مارکسیسم نسبت می‌دهند، اما از نظر مارکسیسم، سوسیالیسم تنها "پایان پیش‌تاریخ" بشر است، پایان درام‌هایی است که شایسته انسان نیستند، و سرآغاز تاریخ بشر. در آن از مبارزه‌ی طبقاتی نشانه‌ای نخواهد ماند و جایش را کشمکش‌هایی از نوع دیگری خواهند گرفت، نه از نوع حیوانی آن بلکه از آن نوعی که شایسته انسان است. (۲۳)

سوسیالیسم اولین گام به سوی قلمروی آزادی است. کنترل آگاهانه تولید کنندگان همبسته در امر تولید - برنامه‌ریزی دموکراتیک - و آغاز تحقق آزادی از مجرای جمع‌گرایی است با از میان برداشتن قیود از خود بیگانگی خارجی دست و پاگیر مخلوق قوانین اقتصادی تولید کالایی موسوم به "قوانین خدشه‌ناپذیر اقتصادی". (۲۴)

مندل در یکی از قوی‌ترین بخش‌های کتاب "تئوری مارکسیستی اقتصاد"، برداشت پوزیتیویستی مارکسیسم را با صراحت و شدت مردود اعلام می‌کند، برداشتی که طبق آن قوانین اقتصادی هم "عینیت" دارند و هم "ضرورت". آزادی عبارت است از "آگاهی به ضرورت": او جانب سنت انسانی‌گرایی حقیقی مارکس و انگلس را می‌گیرد - برای آن‌ها: "نقطه آغاز قلمروی آزادی، فراسوی قلمرو ضرورت است" - او چنین استدلال می‌کند که آزادی عبارت از "پذیرش آزادانه" قیدها نیست بلکه در خود بالندگی و ارتقای آزادانه انسان‌ها، در روند مداوم متحول و دگرگونی و در غنای آزادانه شان است. در سوسیالیسم دیگر نه از "قوانین خدشه‌ناپذیر" اثری است و نه جایی برای منطق خشک "اقتصاد سیاسی" به معنای اکید آن، چرا که تولید بر مبنای انتخاب آزاد و دموکراتیک بوده و توسط انسان‌های همبسته و بر طبق نیازهای اجتماعی جوامع شان. (۲۵)

برای مندل انسان‌گرای انقلابی، سوسیالیسم یک هدف تولیدگرایانه نیست. او در نوشته‌های اقتصادی خود بر این تأکید می‌کند که در سوسیالیسم رشد نیروهای مولده فی‌نفسه هدف نیست بلکه تنها وسیله‌ای است برای اهداف انسانی: یعنی رشد و غنای فردیت اجتماعی. اجناس نه توسط پول بلکه هرچه بیشتر توسط میانجی‌های دیگری توزیع و مبادله می‌شوند و آن هم برحسب نیاز انسان‌ها. هدف دیگر انباشت چیزها و تولید هرچه بیشتر کالاها نبوده، بلکه رشد همه جانبه انسان، متحقق ساختن و پروراندن استعدادهایش هدف می‌شوند. میزان *اوقات فراغت* معیار ثروت خواهد بود، یعنی زمان آزاد برای تحقق خلاقیت فردیت و مراوده اجتماعی، یعنی هر فردی این امکان را خواهد داشت تا خود را در مقام یک شخصیت کامل و هم‌آهنگ با کل جامعه ارتقا دهد. (۲۶)

انسان مدرن ابزار-ساز نه وقت و نه امکان آن را دارد که به خلاقیت آزاد به پردازد، به بازی و فعالیت سرگرم کننده، به آزمودن و تجربه کردن استعدادهایش- و تمام آن چیزهایی که ویژگی *پراکسیس* یعنی فعالیت انسانی هستند. انسان سوسیالیستی بار دیگر هم چون انسان دوران پیشا-سرمایه داری، هم انسانی ابزار-ساز خواهد بود و هم انسانی بازیگوش، یعنی دائماً بر بعد بازیگوشی اش افزوده می‌شود بی آن که از بعد ابزارسازی کاسته شود.

*"خلاقیت خودانگیخته، این برانگیزنده شادمانی کودکان، شور و احساسات هنرمندانه و هیجان ناشی از کشف علمی، خلأ بی توجهی به مسایل مادی را پر خواهد کرد."* (۲۷)

به بیان دیگر، سوسیالیسم یک "دولت" و یا یک "سیستم" نیست، بلکه یک *فراشد* است، یک روند تاریخی انسانی کردن تدریجی مناسبات اجتماعی، که به ظهور یک سلسله مناسبات انسانی نوینی مابین افراد می‌انجامد که جای مناسبات شنی‌شده مابین اشیاء را می‌گیرد، و سرانجام انسان نوع جدیدی متولد می‌شود، و همبستگی انسانی و عشق به هم نوع انگیزه اولیه کنش‌ها و فعالیت‌هایش "در تولد این انسان نوین سهم چشم‌گیری خواهند داشت". (۲۸)

آیا این یک آرمان‌شهر دیگری نیست؟ مندل علیرغم نگاه ستایش آمیزش نسبت به ارنست بلوخ، اما معمولاً چشم‌انداز برای یک بدیل ممکن سوسیالیستی را "آرمانی" توصیف نمی‌کند، صفتی که غالباً در توصیف "ناممکن بودن"، "غیر واقعی بودن"، "غیرعملی بودن" و یا "قابل تحقق ناپذیر بودن" و به منظور حذف پیشنهادها و راه حل‌های رادیکال در جهت دگرگونی‌های و تحولات اجتماعی بکار می‌برند. مندل در کتاب "قدرت و پول" در چالش با تعاریف محدود و قراردادی از "آرمان‌شهر"، به اعاده حیثیت مجدد لنین از "رویا" اشاره می‌کند:

*"هر چند دور از انتظار به نظر می‌رسد اما لنین به واقع نه تنها توجه ما به "حق رویا داشتن" جلب می‌کند بلکه اصولاً "نیاز به رویا" را هم لازم می‌بیند، مشروط به این که "رویا" در باره موقعیتی باشد که فعلاً وجود ندارد، بلکه در شرایط دیگری می‌تواند متحقق شود... "آرمان" در معنای وسیع کلمه یک محرک پیشرفت در تاریخ بوده است. به عنوان نمونه برده داری هیچ‌گاه لغو نمی‌شد هرآینه مخالفین انقلابی و یا "آرمان‌گرا" مبارزه خود را فقط برای بهبود شرایط بردگان در چارچوب یک "نهاد ویژه" محدود می‌ساختند".* (۲۹)

از نظر مندل رویای انقلابی، افق تخیلی برای آینده، و امید به تحول رادیکال همگی از اجزا و مؤلفه‌های اساسی زندگی انسانی هستند. مشابه ارنست بلوخ، یکی از نویسندگان مارکسیست معاصر مورد علاقه اش، بر این که انسان یک موجود امیدواری است که "اصل/امید" او به جلو می‌راند، تأکید داشت (۳۰). البته نزد مندل این بعد آرمانی با بعد علمی در تضاد نیست: هر دوی آن‌ها از مؤلفه‌های ضرور جنبش سوسیالیستی در جهت رهانی انقلابی به شمار می‌روند.

علم فقط می‌تواند وجود مبارزه طبقاتی را اثبات کند اما نه نتیجه آن یعنی "سوسیالیسم یا نابودی" را. در تعهد مبارزه برای سوسیالیسم پرولتری لزوماً عنصر *ایمان* (به تعریفی که لوسین گلدمن از آن ارائه می‌دهد) وجود دارد، یعنی باور به ارزش‌های فرافردی که تحقق آن نمی‌تواند موضوع یک اثبات علمی باشد. (۳۱). در یکی از اولین نوشته‌ها نسبتاً طولانی با عنوان "تروتسکی، انسان و آثارش"، ارنست مندل جوان بنقد در سال ۱۹۴۷ چنین می‌نویسد:

*"در قلب هر مارکسیست راستینی یک باور به انسان وجود دارد که بدون آن هر فعالیت انقلابی بی‌معناست. تروتسکی در طی ۲۰ سال آخر از زندگی‌اش در تبعید در نبردش علیه پستی، افترا و تحقیر فزاینده انسانیت، بدون کم‌ترین تزلزلی این ایمان را حفظ می‌کند بی آن که دچار توهم شود... ایمانش به انسان اما به هیچ وجه نه ایمانی عرفانی بود و نه غیرمنطقی. بلکه بیانگر اوج آگاهی بود."* (۳۲)

در مارکسیسم انقلابی این ایمان به "انسان" به گونه تنگاتنگی به باور در توان رهایی بخش بالقوه طبقه استثمار شونده، پیوند دارد. در مقاله ای با عنوان شگفت‌انگیز "پیروزی لئون تروتسکی" که در سال ۱۹۵۲ در اوج جنگ سرد منتشر شد، مندل تأکید می‌نویسد:

"تروتسکیسم قبل از هر چیز باور و ایمان تزلزل‌ناپذیر به توان پرولتاریای همه کشورهای در گرفتن سرنوشت‌شان به دست خود آن‌ها است. آن چه که تروتسکیسم را از سایر جریان‌ها در درون جنبش کارگری متمایز می‌سازد، همین اعتقاد است... اعتقاد تروتسکی یک ایمان غیرمنطقی یا عرفانی نبود، این اعتقاد بر شالوده‌ی برداشتی ژرف از ساختار جامعه صنعتی ما بود." (۳۳)

لوسین گلدمن هسته مشترکی را در شرط‌بندی پاسکال بر سر وجود خدا و در شرط‌بندی سوسیالیستی بر سر دست‌یابی به یک جامعه انسانی اصیل، کشف کرده است: هر دو این‌ها ایمان، خطر شکست و امید به پیروزی را ملزوم می‌دارند. (۳۴) ارنست مندل در مقاله‌ای در سال ۱۹۸۸ در رابطه با دلایل تأسیس بین الملل چهارم آشکارا به تره‌های گلدمن (که او را به خوبی می‌شناخت) اشاره می‌کند. او در این مقاله چنین استدلال می‌کند که از آن جایی که انقلاب سوسیالیستی تنها فرصتی است برای تضمین بقای نژاد بشر، پس منطقی است که بر سر آن شرط بندی کنیم و برای پیرویش بجنگیم:

"در رابطه با تعهد انقلابی هیچ‌گاه تا این درجه شرط بندی "پاسکالی" معتبر و موجه نبوده است. اگر درگیر نشویم پیشاپیش همه چیز باخته ایم. چگونه می‌توان دل به دریا نزد حتی اگر شانس برد یک درصد بیشتر نباشد؟ در واقع شانس برد خیلی بیش‌تر از این‌ها است." (۳۵)

در مرکز ایمان انقلابی مندل نوعی خوش‌بینی مردم‌شناسانه وجود دارد، یعنی خوش‌بینی ای متکی بر باوری که "در نهایت شوق برای رهایی که از جوهری انسان‌شناسانه دارد". شورش در ذات انسان است، و تا زمانی که بشریت وجود داشته باشد ستم‌دیدگان و رنجبران علیه زنجیرهای اسارت‌شان طغیان خواهند کرد و جو و فضای انقلابی هیچ‌گاه از بین نخواهد رفت. (۳۶)

این بدین معنا نیست که مارکسیست‌ها برداشتی ساده‌لوحانه و یک‌جانبه از طبیعت انسانی داشته و یک "نیک سیرتی" ذاتی ای را به انسان‌ها نسبت می‌دهند. آن‌ها با روان‌شناسی مدرن (فروید) که انسان‌ها را موجوداتی متناقض و دوگانه می‌دانند، هم نظرند. شخصیت یک فرد ملغمه ای است از فردگرایی و جمع‌گرایی، خودخواهی و همبستگی، روحیه ویران‌گری و سازندگی، عشق به زندگی و آرزوی مرگ، خردگرایی و خردگریزی. معه‌ذا همان‌گونه مردم‌شناسی معاصر نشان داده، انسان یک موجود اجتماعی است؛ و این به معنای آن است که امکان ایجاد یک جامعه سامان یافته ای که در آن شرایط مناسبی برای شکوفایی و تحقق توان‌های خلاقیت و همبستگی نهان در انسان‌ها فراهم آید، وجود دارد. (۳۷)

هم‌چنین دلایل تاریخی به نفع این خوش‌بینی‌گرایی در دست داریم: مطالعه جوامع بدوی نشان می‌دهند که حرص و آز جزء "طبیعت انسانی" نیست بلکه محصول شرایط اجتماعی است. گرایش فردی به انباشت ثروت نه تنها به هیچ وجه یک جزء مادرزادی شخصیت آدمی نیست بلکه در طی هزاران سال اصولاً وجود نداشته؛ برعکس در جوامع قبیله‌ای ابتدایی و کمون‌های روستایی این عنصر همکاری و همبستگی است که در مناسبات انسان‌ها غلبه داشت. هیچ دلیلی از پیش وجود ندارد که در جوامع جهانی سوسیالیستی آتی این ارزش‌ها بار دیگر جزئی از خصایص و کیفیت‌های همگانی نشوند. تضادفی نیست که در طی قرن‌ها سوسیالیسم رویایی بود برای بازگشت به "عصر طلایی" از دست رفته. (۳۸)

لازم به یادآوری است که استدلال فوق یکی از موارد نادر "رمانتیک" در انسان‌گرایی انقلابی است، یعنی اشاره ای مثبت به کیفیت‌های اجتماعی و انسانی جوامع بدوی پیشا-سرمایه داری، کیفیت‌هایی که تمدن سرمایه داری نابودشان کردند و در سوسیالیسم مدرن در اشکال نویی رایج خواهند شد. (۳۹)

مندل با اتکا به انسان‌گرایی انقلابی از نوع خوش‌بینانه مردم‌شناسانه، "بدبینی انسان‌شناسانه" در هر شکلی را اکیداً مردود می‌داند: از نظر او جزم "بد ذاتی" انسان یک خرافه ناب بیش نیست. مکتب کنراد لورنز با اشاعه نظریه پرخاش‌گری همگانی انسان‌ها، کوشید بر این جزم خرافاتی لباسی به ظاهر علمی بپوشاند. اما نظریه روانکاوی بسیار ژرف تر فروید، که بر طبق آن غرایز زندگی و مرگ هر دو مؤلفه‌های اصلی روان انسان را تشکیل می‌دهند، کاملاً بر نظریه ارتجاعی و رازآمیز "انسان پرخاش‌گر" ورنز خط بطلان کشیده است. (۴۰) مندل در کتاب "پول و قدرت" چکیده این بحث در فصل نتیجه‌گیری کتاب این چنین بیان می‌کند:

"سوسیالیست‌ها معتقدند که هنوز هم می‌توان جلوی فاجعه گرفت اگر در رفتار دسته‌جمعی مان بر میزان عقلانیت بیفزاییم، اگر تلاش کنیم آینده‌مان را در دست‌ها مان بگیریم، ما برای آزادی و به دست گرفتن سرنوشت خود مبارزه کنیم، اعتقاد به ناتوانی انسان‌ها در تحقق این‌ها به معنای "واقع‌بین نبودن" است. و بر این فرض استوار است که زنان و مردان به لحاظ کم‌شعوری قادر به حفظ خود نیستند، خرافه‌ای محض و نسخه مدرنی از افسانه گناه اولیه". (۴۱)

این خوش‌بینی / اراده مبتنی بر مردم‌شناسی، عنصر کلیدی است در توضیح شخصیت ارنست مندل به مثابه‌ی یک متفکر و مبارز مارکسیست: در سرتاسر زندگی اش، در همه فعالیت‌های سیاسی اش و در کلیه نوشته‌هایش. بدون درک این نکته دو بار فرار از زندان نازی‌ها در طی جنگ جهانی را به دشواری می‌توان فهمید. (۴۲) بی‌تردید این یک جزء مهم از شخصیت نیرومند و ثابت‌قدمش بود، بخشی از شخصیتش در مقام سخنوری جذاب برای توده‌ها با کلامی اقناعی. بخشی از شور و امیدی که اغلب به آسانی و ماهرانه می‌توانست به شنوندگان و خوانندگان خود انتقال دهد.

اما زمانی که این روحیه دیگر یک "خوش‌بینی اراده" در معنای مورد نظر گرامشی نباشد (یعنی با " بدبینی عقلی " توأم نباشد)، می‌تواند آبخور نقاط ضعف مهمی شوند برای نوعی "خوش‌بینی عقلی" بی پایه و یا صرفاً یک خوش‌بینی بیش از حد شود.

این نکته الهام‌بخش چند پیش‌گویی خوش‌بینانه و آشنا توسط مندل شد که بارها و بارها دیگران هم مطرح‌شان کردند و هم تحریف: پیش‌گویی‌هایی درباره طغیان توده‌های وسیع، قریب‌الوقوع بودن امواج انقلابی توده‌ها در اتحاد جماهیر شوروی، در اسپانیا، در آلمان، در فرانسه، در اروپا و در همه دنیا.

این پدیده که اغلب تکرار می‌شد، خیلی زود شروع شد. مثلاً در یک مقاله در سال ۱۹۴۶ "ژرمن" (مندل) تأکید داشت که خیزش‌های سال‌های ۱۹۴۴-۴۵ فقط "اولین مرحله از انقلاب اروپا" است که به سرعت مرحله بعدی را به دنبال خواهد داشت. او مدعی می‌شود که شاهد "ثبات نسبی" نخواهیم بود، وضع موجود "آرامش قبل از توفان" است و یک "مرحله‌ی انتقالی به سوی یک خیزش عمومی / انقلابی".

ژرمن در پایان مقاله با بیانی قاطع جای هیچ‌گونه بحثی باقی نمی‌گذارد، می‌گوید: "این یک خوش‌بینی نیست، یک واقع‌بینی انقلابی است". (۴۳) این مطلب نیازی به تفسیر ندارد.

پیش‌بینی‌های بیش از اندازه خوش‌بینانه مندل چندان دوام نیاوردند، اما پیام انسان‌گرایانه و انقلابی اش برای همیشه معتبر خواهد ماند:

"مارکسیست‌ها علیه استثمار، ستم، خشونت توده‌ای علیه انسان‌ها، و بی‌عدالتی‌ها به این خاطر نمی‌جنگند که نیروهای تولیدی را رشد دهند و یا موجب پیشرفت تاریخ شوند... حتی اگر به لحاظ علمی ثابت شود که با پیروزی سوسیالیسم مبارزه به پایان خواهد رسید باز هم این همه دلایلی برای مبارزه‌شان نیست. آن‌ها برای این با استثمار، ستم، بی‌عدالتی و از خود بیگانگی مبارزه می‌کنند که این شرایط غیر انسانی و مادون شأن انسان‌ها هستند. (۴۴)

تعهد سیاسی و اخلاقی بی‌چون و چرا و خدشه‌ناپذیر ارنست مندل در راه‌های بشریت، آرزویش در مورد همبستگی عمومی انسانی، در آینده برای سال‌های مدیدی با ما خواهند بود، و الهام‌بخش مبارزات نسل‌های آتی.

## یادداشت‌ها:

• این ترجمه، برگردان به فارسی مقاله ای است از میشل لووی، در کتاب "میراث ارنست مندل"، به ویراستاری ژیلبرت اشکر:

[New York 1999 & ed., Verso, Londres Gilbert Achcar, Legacy of Ernest Mandel The](#)

این کتاب به فرانسه ترجمه شده است:

[Paris, Le marxisme d'Ernest Mandel, PUF, 1999](#)



## منابعی که با علامت \* مشخص شده اند به زبان فارسی ترجمه شده اند و در این سایت موجودند.

۱- این که من یک ترتیب موضوعی را دنبال کرده ام و نه یک ترتیب زمانی بدین خاطر بوده که تداوم بسیار چشمگیری در تفکرات مارکسیستی - انسان‌گرایانه مندل وجود دارد: دموکراسی سوسیالیستی، خود-رهانی، خود-سازمان دهی، جنبش‌های جدید اجتماعی، دیالکتیک مارکسیستی. بهرحال در طی سال‌های ۱۹۴۰-۱۹۷۰ و در دهه ۱۹۸۰ شاهد غنای قابل توجهی در نظرات او بوده ایم.

۲- در کتاب بسیار جالب ۲۰۸ صفحه‌ای ارنست مندل درباره جنگ جهانی دوم با عنوان "معنای جنگ جهانی دوم، لندن: انتشارات ورسو، ۱۹۸۶"، فقط ۴ صفحه درباره کشتار یهودیان و یک صفحه درباره هیروشیما است. باید گفته شود که در سال ۱۹۹۰ مندل با نوشتن مقاله کوتاه ولی بسیار با ارزش "پیش‌شرایط‌های مادی، اجتماعی و ایدئولوژیک نسل‌کشی نازی‌ها"، کمبودش در مورد کشتار یهودیان را جبران می‌کند. این مقاله قابل توجهی که به زبان انگلیسی است برای اولین بار در این کتاب آمده است.

۳- فرهنگ مارکسیستی مندل بسیار غنی و چشم‌گیر بود، اما ظاهراً او با نوشته‌های بنیامین، آدورنو، هورکهایمر و مارکوزه چندان آشنایی نداشت.

۴- آینده کمونیسم\*، انترناشنال ویپونت شماره ۱۷۹، فوریه ۲۶، ۱۹۹۰ ص ۱۵.

۵- تئوری مارکسیستی اقتصاد\*، لندن ۱۹۶۸ جلد ۲ ص ۶۸۱؛ سوسیالیسم یا بربریت در آستانه قرن ۲۱: مانیفست بین‌المللی چهارم، انترناشنال ویپونت، ۱۹۹۳، ص ۱۵، (این سند توسط ارنست مندل نوشته شده است).

۶- شکل‌گیری اندیشه اقتصادی کارل مارکس: از سال ۱۸۴۳ تا نگارش "سرمایه". لندن ۱۹۷۱ صفحات ۸۸ - ۱۵۷.

۷- تئوری مارکسیستی اقتصاد\*، جلد اول ص ۱۷۳: سوسیالیسم یا بربریت، صفحات ۱۴-۱۸.

۸- جایگاه مارکسیسم در تاریخ\*، دفترهایی برای مطالعه و پژوهش IIRE، شماره ۱، آمستردام، ۱۹۸۶، ص ۲۸.

۹- "موقعیت کنونی و آینده سوسیالیسم" در "سوسیالیسم آتی"، جلد ۱، شماره ۱، لندن ۱۹۹۲ ص ۵۶. این مقاله یکی از قوی‌ترین مقالات سیاسی مندل است.

۱۰- در مورد مقاله "موقعیت کنونی و آینده سوسیالیسم" در کتاب ۵۱ درباره تاریخ KPDSU فرانکفورت ۱۹۷۶، باید اشاره کرد که مندل به "جنایت علیه بشریتی" که در اردوگاه‌های شوروی (گولاگ) به وقوع پیوست و یا نسل‌کشی در کامبوج، آن چنان که باید توجه کافی می‌دول نداشت. مندل به آن‌ها به عنوان جنایات استالینی نام می‌برد، نه به عنوان "جنایت علیه بشریت". او هم چنین میزان اهمیت و ابعاد این فجایا و معنای تاریخی- جهانی آن‌ها کاملاً روشن نمی‌کند. این کمبود شاید به دلیل اعتقادش به این می‌توانسته بوده باشد که اتحاد شوروی و سایر دولت‌های به اصطلاح "کارگری" به رغم این همه، به لحاظ پیشرفت انسانی در مقایسه با دولت‌های سرمایه‌داری جوامع پیشرفته‌تری بودند.

۱۱- در این جا من اشاره ام به تمایز بسیار مفیدی است که دانیل بن‌سعید در کتاب اخیرش با عنوان "مارکس نابه‌هنگام، پاریس ۱۹۹۵ ص ۲-۷۱"، بین "عیب‌گویی" و "پیش‌بینی" قائل شده است.

۱۲- این فرمول بندی جدید برای اولین بار در سال ۱۹۸۵ در مقاله‌ای "فعلیت سوسیالیسم"، در مجموعه مقالات کنفرانس کاوات در یوگسلاوی، با عنوان سوسیالیسم در آستانه قرن بیست و یکم، میلوش نیکولیک، لندن، ۱۹۸۵، بیان شد: "... گرایش‌های کنونی می‌تواند به انهدام زندگی بشر در روی کره زمین بینجامد... دیگر بدیل "سوسیالیسم یا بربریت" نیست بلکه "سوسیالیسم یا نابودی است"، ص ۱۴۸.

۱۳- سوسیالیسم یا بربریت، ص ۸ (هم‌چنین نگاه کنید به موقعیت کنونی... ص ۵۶). "به‌علاوه منابع برای تغذیه، نگهداری، اسکان و آموزش این کودکان مسلماً در ابعاد جهانی وجود دارد به شرط این که به علت مخارج نظامی- تسلیحاتی به هدر نروند، به شرط این که به نفع تهی‌دست‌ترین انسان‌ها توزیع شوند، و به شرط این که کنترل توزیع آن‌ها از دست

انحصارات و تراست های تولید کننده و کنترل کننده محصولات کشاورزی، مواد غذایی، مواد شیمیایی و صنایع دارویی، و صنایع نظامی، که هدفی جز کسب سود هرچه بیشتر جهت اغنای آز ثروت ندارند، خارج شود". همانجا ص ۸.

۱۴- قدرت و پول: یک تئوری مارکسیستی درباره بوروکراسی، لندن ۱۹۹۲ ص ۶-۲۴۳.

۱۵- "سولژنیتسین، استالینیسیم و انقلاب اکتبر". نیولفت ریویو شماره ۸۶، ژوئیه - اوت ۱۹۷۴، ص ۵۶.

۱۶- کارل مارکس: فعلیت آثار او، ISP چاپ، فرانکفورت ۱۹۸۴، ص ۷۷. این بازگفت و اکثر بازگفت هایی که در زیر می آیند از مقاله "manzipation, Wissenschaft und Politik bei Karl Marx"، گرفته شده اند. این مقاله برای اولین بار در سال ۱۹۸۳ انتشار یافت.

۱۷- همانجا. ص ۱۰۵.

۱۸- مندل گاهی بر زمینه اقتصادی، از "توان واقعی پرولتاریا در فلج کردن کل اقتصاد سرمایه داری"، توان بالقوه انقلابی طبقه کارگر را استنتاج می کند (مراجعه کنید به "وضعیت کنونی و آینده سوسیالیزم"، ص ۲۳).

۱۹- کارل مارکس: فعلیت... ص ۷۸ و [جایگاه مارکسیسم در تاریخ\\*](#)، ص ۱۹. آن چه که والتر بنیامین، در مقابله با تاریخ نوشته شده توسط فاتحان، "سنت ستمدیدگان" می نامد.

۲۰- در نوشته های مندل غالباً این مراجعه به مارکس با تغییراتی جزئی به چشم می خورد. فرمول بندی مارکس چنین است: "واژگونی همه مناسباتی که به واسطه آنها انسان ها موجوداتی به حال خود رها شده، تحقیر شده، به بند شده و سرکوب شده هستند". نقد فلسفه حق هگل مقدمه مجموعه آثار مارکس و انگلس، جلد ۱، ص ۲۸۵. مراجعه کنید به مندل "فعلیت اندیشه کارل مارکس" ص ۱۷۵.

۲۱- همانجا ص ۷۶.

۲۲- "وضعیت کنونی و آینده سوسیالیزم"، در "بدخوانی کتاب سرمایه"، ج. اسپارتزگر، سالزبورگ، ۱۹۹۱، ص ۱۷۳.

۲۳- "تئوری مارکسیستی اقتصاد\*"، جلد دوم، ص ۲۸۶: "وضعیت کنونی و آینده سوسیالیزم"، ص ۵۰.

۲۴- مندل در سخنرانی هایش در نشست های مشهور انترناسیونال سوسیالیست که در سال های دهه ۱۹۶۰ در شهر کورکولای یوگسلاوی برگزار شدند، تقابل بین از خود بیگانگی اقتصادی و آزادی سوسیالیستی (برنامه ریزی دموکراتیک) را به تفصیل مورد بررسی قرار می دهد. نگاه کنید به "از خود بیگانگی و برنامه ریزی"، انتشارات لایپزش، سند اول، لوزان، ۱۹۶۹، صفحات ۵-۶.

۲۵- "تئوری مارکسیستی اقتصاد\*"، جلد ۲، ص ۱۸۵-۱۸۶، بحث سپری شدن اقتصاد سیاسی در سوسیالیسم اولین بار در کتاب مقدمه ای بر اقتصاد سیاسی روزا لوکزامبورگ طرح شد. مندل در مقدمه بر چاپ فرانسوی این کتاب به این نکته اشاره کرده است.

۲۶- "تئوری مارکسیستی اقتصاد\*"، جلد ۲ ص ۶۷۹، فعلیت آثار مارکس ص ۳-۱۷۱.

۲۷- مندل در ستایش مورخ رومانیک هلندی هویزینگا که در کتابش "انسان بازیگوش"، آفریننده واقعی فرهنگ را "انسان بازیگوش" و نه "انسان سازنده" می داند، پروایی به خود راه نمی دهد: "تئوری مارکسیستی اقتصاد"، جلد ۲، ص ۶۸۵.

۲۸- همانجا، جلد ۲ ص ۶۸۳ و در "از خود بیگانگی و برنامه ریزی"، ص ۱۹.

۲۹- "قدرت و پول"، ص ۲۳۳.

۳۰- در ستایش مندل از بلوخ مراجعه کنید به نوشته اش "پیش‌بینی و امید در مقولات ماتریالیسم تاریخی"، چاپ شده در کتاب "اندیشیدن یعنی مرزها را پشت سر گذاشتن"، کارولا بلوخ، آلبرت رایف: در بزرگداشت ارنست بلوخ (۱۹۷۷-۱۸۸۵)، کلن ۱۹۷۸، ص ۲۲۴. مندل در نوشته هایش به کرات به بلوخ اشاره می کند.

۳۱- لوسیوس گلدمن، *خدای پنهان*، انتشارات گالیمار، پاریس ۱۹۵۵، ص ص ۱۰۰-۹۹.

۳۲- "تروتسکی، انسان و آثارش"، *بین الملل چهارم*، جلد ۸، شماره ۷، ژوئیه- اوت ۱۹۴۷، ص ۲۰۵.

۳۳-ا. ژرمن" (ارنست مندل) ، "۲۰ اوت ۱۹۴۰- ۲۰ اوت ۱۹۵۲: پیروزی لئون تروتسکی"، *بین الملل چهارم*، جلد ۱۰، شماره ۱۰-۵، اکتبر ۱۹۵۲، ص ص ۱۹-۱۸، (تأکید از میشل لووی).

۳۴- گلدمن، ص ص ۳۳۴-۳۳۶.

۳۵- "دلایل تاسیس بین الملل چهارم و اینکه چرا امروزه کماکان به قوت خود باقی اند". در بررسی *انترناسیونال مارکسیستی*، جلد ۲، شماره ۲، پاییز ۱۹۸۸، ص ۱۵۴.

۳۶- "فعلیت اندیشه کارل مارکس"، ص ص ۱۲ و ۸۰.

۳۷- "کارکرد آتی..." ص ۱۷۴.

۳۸- "فعلیت سوسیالیسم"، ص ۱۵۳ و "جنگاه مارکسیسم\*"، ص ۵.

۳۹- یک مورد رومانتیک دیگری در نوشته های مندل - این وارث وفادار روح دوران روشنگری کلاسیک اگر زنده می بود موافق این عنوان نمی بود- رومانتیک به این خاطرکه به وحدت انسان "ابزار ساز" و "انسان بازیگوش" در جوامع پیشا-سرمایه‌داری اشاره دارد. در باره ارتباط بین رومانتیسم و مارکسیسم مراجعه کنید به کتاب میشل لووی و رابرت سر "طغیان و مالخولیا: رومانتیسمی خلاف جریان تاریخ"، انتشارات پایو، پاریس ۱۹۹۲.

۴۰- مندل، "مارکسیسم و انقلاب در زمان ما\*" *سوشیالیست ریجستر*، ص ۲۰۴، ۱۹۸۹، لندن .

۴۱- قدرت و پول ص ۲۴۶ .

۴۲- نگاه کنید به مصاحبه طارق با علی مندل، "خوش‌بیاری یک جوان پر شر و شور" در *نیولفت ریویو*، شماره ۲۱۳، سپتامبر - اکتبر ۱۹۹۵.

۴۳- "مسائل انقلاب اروپایی" ( مه ۱۹۴۶)، در کتاب "راه پیمایی طولانی انقلاب"، مندل، انتشارات گالیه، پاریس ۱۹۷۶ ص ۶۷ - ۵۹. لازم به تذکر نیست که مندل تنها مارکسیست انقلابی ای نبود که مرتکب چنین خطایی شد. آیا کسی است که مرتکب این اشتباه نشده‌باشد( از جمله نویسنده این مقاله).

۴۴- "کارکرد آتی..." ص ۱۷۳ .